

مجموعه حاج بابا

جلد دوم

# نقشه خطرناک

بر اساس زندگی معلم شهید  
علیرضا حاجی بابایی

معلم شهید

تصویرگر: مرتضی بابایی

گروه سنی: نوجوان «۱۵+»



سرشناسه: صیفي کار، محسن، ۱۳۴۶-  
عنوان و نام پديدآور: نقشه خطرناک: بر اساس زندگي معلم شهيد  
عليرضا حاجي بابايي / نويسنده محسن صيفي کار؛ بازيبني و ويراستار  
ويراستاري سيدحسين متوليان؛ تصويرگر مرضيه قائدي.  
مشخصات نشر: تهران: وزارت آموزش و پرورش، معاونت پرورشي،  
موسسه فرهنگي منادي تربيت، ۱۴۰۲.  
مشخصات ظاهري: ۴۰ ص.؛ مصور (رنگي).  
فروست: مجموعه حاج بابا.  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۹۰-۴۸۳-۵  
وضعيت فهرست نويسي: فيبا  
موضوع: حاجي بابايي، عليرضا، ۱۳۳۵-۱۳۶۱.  
موضوع: جنگ ايران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- شهيدان -- سرگذشتنامه  
Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Martyrs -- Biography  
جنگ ايران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- شهيدان -- خاطرات  
Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Martyrs -- Diaries  
شناسه افزوده: قائدي، مرضيه، ۱۳۶۶-، تصويرگر  
رده بندي کنگره: DSR۱۶۴۰  
رده بندي ديويي: ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲  
شماره کتابشناسي ملي: ۹۲۳۴۸۰۰

www.ketab.ir



مؤسسه فرهنگي  
منادي تربيت

مجموعه حاج بابا (جلد دوم)

## نقشه خطرناک

بر اساس زندگي معلم شهيد عليرضا حاجي بابايي

نويسنده: محسن صيفي کار

بازيبني و ويراستار: سيدحسين متوليان

تصويرگر: مرضيه قائدي

چاپ دوم: ۱۴۰۳ شمارهگان: ۱۰۰۰ نسخه

ليتوگرافي، چاپ و صحافي: دقت

تهران: خيابان استاد نجات الهی - بين چهارراه سميه

و طالقاني كوچه مرحوم رضامقدسي (بيمه سابق) - پلاک ۲۶

تلفن فروشگاه: ۸۸۹۳۱۸۵۲ تلفن پخش: ۸۸۹۱۲۷۲۸

نمابر: ۸۸۸۹۴۲۹۰

WWW.monadi.org Email: info@monadi.org

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۹۰-۴۸۳-۵

شابک (دوره): ۹۷۸-۶۰۰-۳۹۰-۵۱۵-۳

– بعون الله الملك الاعلی –

این یک مقدمه نیست

توی خانه بابا خیلی چیزها با خانه‌های دیگر فرق دارد... من علیرضا حاجی بابا، پدروم را «افروز» و پدرم را «جلال» صدا می‌زنم! از بچگی همین‌طور بود! حتی برعکس خیلی از شما من به مادر بزرگم می‌گویم: ماما!

کم می‌خواهم و سرم درد می‌کند برای فدای شما شدن! یکبار هم خودم و ابوالقاسم این را ثابت کرده‌ایم که برای مردمی که دوستشان داریم جان می‌دهیم!

شاید فکر کنید کارهای امثال من عجیب است!

مثلاً وقتی «محسن صیفی‌کار» از روی خاطراتم کتاب «کوله‌هایی پر از لیمو» را نوشت تمام مدت بالای سرش بودم و نوشتنش را تماشا می‌کردم... یا وقتی همین پنج جلد کتاب را که به اسم «حاجی بابا» می‌خوانید از توی همان خاطرات گزین کرد، می‌خواستم با تقی بهمنی و چند تای دیگر از شهدا به زیارت مشهد برویم! برای همین با بچه‌های بالا صحبت کردم

تا دههٔ آخر ماه صفر بلیط زیارت برای «سید حسین متولیان» بگیرند و یک حجره توی نیم طبقهٔ صحن انقلاب به او بدهند تا رو به روی امام رضا جان بنشینند و توی همان صحن خاطرات مراباز آفرینی و بازنویسی کند! خودش ممکن است چیزی از دخالت من نفهمیده باشد اما اگر از او پرسید بچه‌های بالا را در زمان باز آفرینی این پنج جلد دیده است یا نه؟ حتماً به یاد می‌آورد آن کبوتر سپیدی را که مدام پشت پنجرهٔ حجره‌اش در نیم طبقهٔ صحن انقلاب می‌نشست و مراقب بود کلمه‌ای را به خطا و سهو جابجا نکند!

آدم که خورش روی زمین می‌ریزد و فرشته‌ها، شهید صدایش می‌زنند خیلی چیزهایش با بقیه فرق می‌کند... مثلاً خود من هنوز توی ارتفاعات غرب و دشت‌های جنوب قدم می‌زنم و مراقبم کسی به خطای من نگاه نکند! یا هنوز هم که هنوز است به کلاس‌ها و کلاس‌های آموزش که حالا دیگر بزرگ شده‌اند سر می‌زنم و از لبخندهایشان بهم ضعف می‌رود.

من هنوز منتظرم تاروزی که اجازه و دستور بدهد! آن روز در کنار عزیزترین عزیز خدا باز می‌گردم و با همهٔ شما چشم در چشم و رو در رو حرف خواهیم زد...

تا آن روز دوست دارم که بین شما قدم بزنم و گره‌های نامرئی‌تان را باز کنم...

هر چه باشد شما رفیق‌های امروز من هستید و ما شهدا برای کمک به رفیق‌هایمان همیشه بیداریم...

سید حسین متولیان